

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ارتباط بحث افضلیت حجّ یا صلاه به این بحث

یکی از نکاتی که باید به بحث ترک الحجّ اضافه کرد آن است که بگوئیم حج از جهت اهمیت مانند صلاه است. در ابتدای بحث حج روایاتی داشتیم که حج از صلاه هم افضل است (و ما روایات را مفصل مورد بحث قرار دادیم)، اگر این نظر مشهور را قائل شویم که حج از صلاه افضل است، روایاتی که می‌گویند ترک الصلاه از کبائر است، به این روایات این را ضمیمه می‌کنیم که: «الحج افضل من الصلاه»، در نتیجه ترک الحج هم از کبائر می‌شود، اما طبق تحقیق ما در آن بحث (که افضل، افضل نسبی است و صلاه از جهاتی افضل از حج است، حج از جهات دیگری افضل از صلاه است)، اگر گفتیم مراد افضل نسبی است، در این صورت دیگر نمی‌توان به افضلیت حج از صلاه تمسک کرد (در کلمات صاحب جواهر(قدس سره) نیز به این مطلب اشاره شده است).

بررسی کبیره بودن استخفاف حجّ

بحث بعد این است که آیا استخفاف به حج از کبائر است یا نه؟ از عبارت مرحوم سید در عروه استفاده می‌شود که استخفاف به حج، بمنزلة الکفر است (یعنی از کبیره هم بالاتر). مرحوم سید می‌فرماید: «و تارکه عمداً مستخفاً به بمنزلتهم»^[1]؛ اگر کسی حج را عمداً ترک کرد و مستخف به حج باشد، این شخص به منزله کفار است. بعد می‌گوید: «و ترکه من غیر استخفاف من الکبائر». مرحوم امام در تحریر الوسيله می‌فرماید: «و ترکه من الکبائر»^[2] و دیگر متعرّض استخفاف نمی‌شود، ظاهر کلام ایشان آن است که بین ترک و استخفاف فرقی نمی‌گذارند.

نتیجه فرمایش سید یزدی(قدس سره) این می‌شود که ما در استخفاف دو قول داریم؛ (1) قول خود سید است که استخفاف عنوان کفر را دارد. (2) استخفاف الحجّ مثل ترک الحج، از کبائر است.

ممکن است که کسی بگوید کبیره بودن استخفاف، از ترک الحج بالاتر است؛ زیرا در گذشته بیان شد که بین گناهان کبیره، اختلاف مرتبه وجود دارد، اما درباره قول مرحوم سید، باید بگوئیم که قبلاً ضابطه در کفر و ایمان و اسلام، مفصل بحث شد و در آنجا روشن کردیم که ملاک در کفر (یعنی خروج از اسلام)، این است که کسی شهادتین (هر دو یا یکی) را منکر شود (البته مرحوم خوئی شهادت به معاد را نیز جزء این ملاکات قرار دادند که ما قبول نکردیم اگرچه در آخر بحث، به سبب برخی از روایات گفتیم بعید نیست که این روایات، بر آن روایاتی که شهادتین را ملاک قرار می‌دهد حکومت داشته باشد).

بنابراین، اگر کسی شهادتین را گفت مسلمان می‌شود و مسلماً استخفاف به حج، موجب کفر نیست و موجب خروج از اسلام

نمی‌شود و این امر واضحی است و معلوم نیست که چرا مرحوم سید فرموده: «بمنزلتهم»!

البته باید دقت داشت که فرض بحث در جایی است که استخفاف به حجّ، منشأ و سبب برای تکذیب خدا یا تکذیب رسول نشود (یعنی این شخص، پیامبر(صلي الله عليه وآله) و وجوب حج را قبول دارد، منتهی مستخف بالحج است)، وگرنه اگر کسی استخفاف به یکی از احکام پیدا کرد (فرقی نمی‌کند حج یا غیر حج) و موجب تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) بشود، این مسلم کافر است.

بررسی معنای لغوی «استخفاف»

در لسان العرب آمده: «استخفّ فلانٌ بحقّي إذ استهان به»^[3]؛ استخفاف به حق جایی است که کسی قبول دارد یک حق را، ولی این را بسیار سبک می‌شمارد (مثلاً می‌گوید تو این مقدار به من بدهکاری حالا چی هست؟! اگر ندهم چه می‌شود، چه خبر است که اینقدر می‌گوئی!) «استهان بحقّ»؛ حق را خار و کوچک شمردن.

در مجمع البحرین نیز آمده: «و استخف قومه أي حمله على الخفة والجهل»^[4]؛ قوم خود را بر خفت و خاری و جهل واداشت (وقتی رئیس قومی به قوم خودش بگوید شما آدم‌های نادانی هستید، این می‌شود استخفاف به قوم). «من استخفّ بصلاته یعنی من استهان بها و لم يعبأ بها و لم يؤذن شعائرها»، «إن شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة أي مستهيناً بها، مستحقراً لها، على جهة التكذيب و الإنكار لا مطلقاً».

مرحوم مجلسی در بحار الانوار جلد 69، بابی آورده به نام «باب الاستخفاف بالدين و التهاون بأمر الله»^[5] ایشان آیاتی را برای حرمت استخفاف به دین آورده است، اما این آیات، آیات استهزاء است، مثل این آیه شریفه: «وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوًا»^[6]؛ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید کفار، آیات من را موجب مسخره قرار دادند!

در اینکه هر استهزائی استخفاف است تردیدی نیست یعنی هر جا که کسی دیگری را مسخره کرد، مسلم استخفاف هم هست، ولی هر استخفافی استهزاء نیست، اگر یک کسی حکم خدا را استخفاف کرد، این شخص حکم خدا را مسخره نمی‌کند، عرف نمی‌گوید که این استهزاء می‌کند، بلکه خفیف، ضعیف، خار و موهون شمرده است یعنی می‌گوید اگر انجام دادیم که دادیم و اگر ندادیم هم ندادیم!

در این بحث می‌خواهیم استخفاف را مورد بررسی قرار دهیم. یک دلیل کلی که بر حرمت استخفاف داریم، این است که استخفاف به احکام دین مطلقاً (چه حج و چه غیر حج، چه دعائم الاسلام و چه غیر دعائم الاسلام)، مسلماً حرام و گناه کبیره است. برای این مطلب، در قرآن آیه‌ای نداریم اگرچه آیات استهزاء زیاد داریم، اما استهزاء اخص از استخفاف است.

در اینجا می‌خواهیم به صورت کلی (بدون در نظر گرفتن حجّ یا صلاة) استخفاف به دین را مورد بررسی قرار دهیم. در این باره روایتی از امام باقر(علیه السلام) وارد شده است: «أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: «مردی خدمت امام باقر(علیه السلام) آمد، «فَقَالَ لَهُ وَقَعْتُ فَأَرَّةً فِي خَابِيَةٍ فِيهَا سَمَنْ أَوْ زَيْتٌ فَمَا تَرَى فِي أَكْلِهِ»؛ یک موشی در خمره‌ای افتاد که در آن روغنی وجود داشت، این روغنی که موش در آن افتاده را می‌شود خورد یا نه؟ «فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) لَا تَأْكُلْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ الْفَأَرَةُ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ أَنْ أَتْرَكَ طَعَامِي مِنْ أَجْلِهَا»؛ آن مرد عرض کرد برای من خیلی سخت است که طعام خودم را به خاطر یک موش دور بریزم.

«فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) إِنَّكَ لَمْ تَسْتَخِفْ بِالْفَأَرَةِ وَ إِنَّمَا اسْتَخَفَّكَ بِدِينِكَ»؛ امام(علیه السلام) فرمود تو استخفاف به موش

نکردی، بلکه تو استخفاف به دینت کردی، «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْمُيْتَةَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»^[17]؛ خدا میته از هر شیئی را حرام کرده است.

سند این روایت، به دلیل وجود شخصی به نام «عمرو بن شمر» (که نزد رجالین مشکل دارد و ضعیف است) معتبر نیست، اما این تعبیر در متن روایت، تعبیری است که برای انسان وثوق به صدور می‌آورد. در این روایت، امام(علیه السلام) می‌فرماید تو استخفاف به دین کردی، اما آیا از این تعبیر می‌شود فهمید که مطلق استخفاف به دین عنوان کبیره را دارد؟ خیر، نمی‌توانیم از روایت استفاده کنیم مطلق استخفاف به دین در هر جایی باشد عنوان کبیره را دارد.

نکته: گاهی اوقات ممکن است خودمان یک حکم شرعی را درست نفهمیم، بلافاصله می‌گوئیم این چه حکمی است که خدا کرده؟! این از مصادیق استخفاف به دین است. یک وقتی هست که انسان می‌گوید علمش در نزد خدا و اولیای الهی است، این اشکال ندارد. گاهی برای برخی زن‌های متدین ممکن است سؤال پیش آید که چرا زن نصف مرد ارث می‌برد یا اینکه چرا زن نمی‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد یا چرا زن نمی‌تواند بدون اذن شوهر از منزل خارج شود؟!

نکته اخلاقی

در روایات کفران نعمت، یک روایت کوتاه در کلمات قصار امیرالمؤمنین(علیه السلام) هست که حضرت فرمود: «قُرْبُ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَةً»^[18]، انسان گاهی اوقات توجه هم ندارد، یک کلمه، یک نعمت بزرگی را از بین می‌برد، استخفاف در همین کلمات (اشکالات به احکام دین) نیز ظاهر می‌شود. البته استخفاف دو نوع است؛ استخفاف قولی و استخفاف عملی، استخفاف قولی، مثل اینکه انسان حکمی را نمی‌فهمد، بگوید این چه حکمی است؟!

حال بگذریم از اینکه امروزه بعضی از نظریه‌پردازها، حرف‌هایی می‌زنند که حرف‌های بسیار عجیب و غریبی است و انسان تعجب می‌کند که روی چه ملاک و طبق کدام ضابطه اجتهادی این حرف را می‌زنند. چند روز پیش در یکی از روزنامه‌ها خواندم در یک همایشی (که در تهران واقع شده)، یکی از علما و اندیشمندان، صریحاً گفته (بر حسب آنچه در روزنامه نوشته) که اگر در اجتهاد، کرامت انسانی و عدالت ملاحظه نشود، این اجتهاد به درد نمی‌خورد، هر فتوایی که با کرامت انسانی و عدالت سازگاری نداشته باشد را باید کنار بگذاریم!!

در پاسخ باید گفت چه کسی می‌تواند کرامت انسانی را تشخیص دهد؟ آیا خود بشر می‌تواند کرامت خودش را تشخیص بدهد؟! متأسفانه این‌گونه نظریات، منجر به این می‌شود که متون قرآن و سنت کنار گذاشته شود و بگوئیم هر چه عقلای عالم می‌گویند و الآن برای یک عده‌ای دارد این‌طور می‌شود، برای عده‌ای از اهل سنت که مسلم روشن است و در کتاب‌هایشان نیز (که هر سال منتشر می‌شود) متون را کنار می‌گذارند، این باید خیلی مراقبت شود.

حال اگر توجه به این سخن خود داشته باشند، خودش یکی از مصادیق بارز استخفاف به دین است. من طلبه بگویم به نظر من این احکام، با کرامت انسانی سازگاری ندارد و این را کنار بگذاریم، بعد این فقط به یکی دو حکم بسنده نمی‌شود کرد؛ در بحث زن‌ها هست، در بحث ولایت هست. مثلاً زن برای اولاد خود به حسب طبیعی و غالب، بیشتر از مرد زحمت می‌کشد، آیا می‌توان گفت که اگر پدر بر فرزند ولایت داشته باشد، این با کرامت انسانی و عدالت سازگاری ندارد؟! در این صورت اصلاً نمی‌شود گفت فقه جدید به وجود می‌آید، بلکه باید فقه را کلاً کنار بگذاریم.

البته دیدگاه برگزیده آن است که در باب ملاکات احکام، این حرف که احکام باید بر اساس عدالت باشد، یک حرف غیر صحیحی است، یک حرفی را روی کرسی نشاندند و بعد می‌گویند حال احکام را یکی یکی با این تشخیص بدهیم، این حکم در این مورد برای این زن مطابق با عدالت هست یا نیست؟ اگر نیست کنار بگذاریم، اگر زن نصف مرد ارث می‌برد، مطابق با عدالت

نیست، اگر دیه مسیحی کمتر از دیه مسلمان است، مطابق با عدالت نیست.

بنابراین، بحث دقیقی در اینجا هست که چه کسی گفته احکام باید بر اساس عدالت باشد؟ ما در باب احکام، یک ملاکات دیگری داریم و شارع بر اساس آن ملاکات در دین قانون‌گذاری کرده است. خلاصه آنکه؛ در مسئله استخفاف به دین، خیلی مراقبت کنیم مخصوصاً ما طلبه‌ها، چیزی را که آدم نمی‌فهمد، در روایات دستور دادند که علمش را به اهلش واگذار کنیم. نگوئیم دین گفته ولی بی‌خود گفته و باید عوض شود، یا یک محملی برای آن درست کنیم.

نکاتی درباره حضرت معصومه(علیها السلام)

نکته اول: ما دلیل روشنی بر رحلت یا ولادت حضرت معصومه(علیها السلام) نداریم (که تاریخ معین و دقیق را برای ما بیان کند)، اما تولیت گذشته حرم، سؤالی را از مرحوم والد ما کردند که آیا مناسب است که چنین روزی را که در بعضی کتاب‌ها نیز به نحو اشاره آمده، به عنوان رحلت حضرت معصومه(علیها السلام) قرار بدهیم یا خیر؟ مرحوم والد ما فرمودند بله، یک روز را باید به عنوان ولادت و یک روز را به عنوان رحلت باید این بانو را تکریم کنیم. از آن زمان به بعد چه آثاری بر این مسئله پیدا شد! آثارش این است که توجه داخل و خارج کشور، به این بارگاه منور و به این بی‌بی اصلاً قابل مقایسه با گذشته نیست و همین برای ما خیلی مهم است.

نکته دوم: ما باید به حضرت بیشتر متوسل شده و بیشتر تشریف و توجه پیدا کنیم حتی در منزل‌مان که نشستیم، واقعاً توجه‌مان را به حضرت زیاد کنیم. اگر دنبال علم و اجتهادیم، دنبال فهم قرآنیم، دنبال نورانیت علم هستیم، بهترین وسیله و نزدیک‌ترین وسیله که در اختیار ما هست، قبر مطهر حضرت معصومه سلام الله علیهاست.

مرحوم والد ما می‌فرمود من در آیه تطهیر سؤالات زیادی داشتم، یک روز به حرم مشرف شدم و از بی‌بی خواستم که شما کمک کنید من بفهمم و این سؤالاتی که برای من در این آیه وجود دارد جوابش را پیدا کنم. می‌فرمودند از حرم که بیرون آمدم، همین‌طور نکات جدیدی به ذهنم آمد که در همان کتاب آیه تطهیر نوشته‌ام.

نکته سوم: کرامتی است از حضرت معصومه(علیها السلام)، چندین سال قبل از ارتحال والدان بود، یک روزی ساعت یک و نیم بعدازظهر از دفتر بیرون آمدم و دیدم یک کسی ساکی به دستش هست و گفت من با شما کار دارم، به ایشان گفتم که امروز خیلی خسته شدم بفرمائید اینجا بنشینید من عصر یا فردا می‌آیم، گفت کار من خیلی ضروری است، لطف کنید برگردید من کار دارم، به دفتر برگشتم. گفتم فرمایش شما چیست؟ گفت من مسیحی هستم و تکنسین نصب موتورهای چاه‌های عمیق هستم و الان هم در کرج 15 حلقه چاه پروژه‌ای است که کار می‌کنم، تقریباً مردی بود بین 50 تا 55 سال.

گفت من چند شب پیش خانمی را در عالم رؤیا دیدم، البته صورت پوشیده با چادر سفید، به من می‌فرمود صلوات بفرست. به ایشان عرض کردم خانم من مسیحی هستم، صلوات شعار مسلمان‌هاست، تا این حرف را می‌زدم از دیده من محو می‌شد و می‌رفت، فردا شب دوباره عین همین خواب تکرار شد، منتهی می‌گفت فردا شب من متوجه شدم که این بی‌بی و این خانم همین است که در قم مدفون است و قمی‌ها برای او خیلی احترام قائل‌اند فقط همین اندازه را فهمیدم، به من فرمود صلوات بفرست، من هم گفتم مسیحی هستم و صلوات شعار مسلمان‌هاست و آن خانم از دیده من محو می‌شد.

شب سوم امام رضوان الله تعالی علیه را خواب دیدم که با یک تغیر و اظهار ناراحتی به من فرمودند می‌خواهند هدایت کنند نمی‌فهمی؟! به امام عرض کردم چکار باید بکنم؟ فرمودند برو قم مسلمان شو، امام را در خواب دیدم این را فرمودند و من امروز صبح قبل از اینکه سراغ کارم بروم راه افتادم آمدم و همان جا که امام در عالم رؤیا به من فرمود آمدم و شما را در عالم رؤیا

دیدم که پیش شما شهادتین را گفتم.

حال باید چه کنم؟ گفت وضع مالی‌ام خیلی خوب است، من تکنسین هستم و نیاز مالی ندارم، الآن هم مسلمان شوم، شاید خانواده‌ام من را از خودشان دور کنند و من کاری به آنها ندارم و تکلیف خودم را می‌دانم، دو سه روز در قم ایشان را نگه داشتیم و مسائل شرعی را یادش دادیم، یکی از روحانیون (که به رحمت خدا رفته و در حرم مسئله‌گو بود)، می‌رفت در بقعه ایشان صبح تا ظهر می‌نشست و مسئله یاد می‌گرفت، مسائل نماز، روزه، وضو، غسل، یک مقدار مسائل را یاد گرفت و بعد هم از آن تاریخ ما ایشان را ندیدیم.

من گاهی اوقات مشرف می‌شوم خدمت حضرت معصومه سلام الله علیها می‌گویم شما که به مسیحی‌ها عنایت دارید، به ما نوکرهای امام زمان علیه السلام باید بیشتر عنایت کنید، این تقاضا را داشته باشیم. امیدوارم که عنایات این بی‌بی شامل حال همه‌ی ما بشود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ العروة الوثقى (للسید الیزدی)، ج2، ص: 419.

[2] □ تحریر الوسيلة، ج1، ص: 370.

[3] □ لسان العرب، ج9، ص: 80.

[4] □ مجمع البحرين، ج5، ص: 48.

[5] □ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج69، ص: 226، باب112.

[6] □ سوره كهف، آیه56.

[7] □ «مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقُطِينِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ وَقَعْتُ فَأَرَّةً فِي خَابِيَةِ فِيهَا سَمْنٌ أَوْ زَيْتٌ فَمَا تَرَى فِي أَكْلِهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) لَا تَأْكُلْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ الْفَأَرَةُ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ أَنْ أَتْرِكَ طَعَامِي مِنْ أَجْلِهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) إِنَّكَ لَمْ تَسْتَخِفْ بِالْفَأَرَةِ وَإِنَّمَا اسْتَخَفَفْتَ بِدِينِكَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْمَيْتَةَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ». تهذيب الأحكام، ج1، ص: 420، ح1327؛ عنه وسائل الشيعة، ج1، ص206، ح528.

[8] □ نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: 543، حكمت381.